

سـ و سـ

بنفشہ ججاری
عمیرہ مظاہرین پور



بہنام تصویریگر مہربان

رابرت اکرت در کتاب « زبان عکس » می گوید:

با تخیلی سیال و نگاهی موشکافانه به عکس متوجه نکاتی خواهیم شد؛ نکاتی در باره پیچیدگی روابط، نکاتی در باره خواسته‌ها و رویکردهای شخصی، نکاتی در باره این که زندگی چگونه دگرگون می‌شود و چگونه بی‌تغییر می‌ماند؛ این که زمان و مکان چگونه زندگی را شکل می‌دهد.

عکاس یکی از کشورهای خاورمیانه از جمله ایران بودن، خود به اندازه ی کافی پیچیده است تا چه رسد به آنکه عکاسان متولد این خاور باید چشم های همه عالم باشند به کشورهای که دره‌ایش معمولا آزادانه به سوی دوربین های ناظر باز نیست. رابرت اکرات درست می گوید که عکس ها زبانی برای بازگویی پیچیدگی روابط هستند. در این رهگذر عکاسان خوش نگاه و خوش فکر ایرانی نیز به طور ویژه تصویرگران روابط پیچیده، موضوعات پیچیده، قانون و قاموسی پیچیده و رویدادهای پیچیده تر این کشورها هستند و سپس چشم دوربین هایشان نگاهی نو و شگرف نیز با خود به همراه خواهد داشت در جهانی که به آن مسافر می شوند..

حمید رمضانپور عکاس رنگ ها و روابط رازآلود چنین خاوری است. بی شک آنچه در قاب و قالب نشست تا کتاب دیگری باشد از آثار عکاسی او، همه ی آنچه که عکاس دیده است را شاید نشان مخاطب ندهد؛ اما گذر و نظری کلی بر برگ برگ کتاب « مس و مینا » نشان می دهد که این چشم ها در هر جای جهان تصویرگری کنند، باز هم همان وارثان پیشینه ی پیچیده ای هستند که خوب یاد گرفته اند چگونه دریچه ای به سمت زیبایی های در محاق باز کنند. خصوصا آنکه کلمه های ناب بنفشه حجازی بر آسمان تصاویر می رقصند تا واژه ها نیز مکمل معنادار تصاویر باشند در « مس و مینا ».

مسیم علی نزار

روزنامه نگار و نویسنده

سوت قطار
چمدان ات را که برد
باد علف ها را چید.
صبحگاهی سرد بود
میان ملافه های اطلس
روزنامه های دیروز
و فنجانی که
فقط یک لب

زده بودی.



نگو که از مدار خارج شدی
آغوشم

آسمانی نداشت.

فقط یک امشب با من

همعقیده باش:

دریغ از مرزهای پرمخاطره و دو درخت گیلاس!



مشکلم

ذات اشیاء است

بی تو

و خودکاری که نمی نویسد.

در ذهنم

قهوه نبود

سیگاری روشن می کنم .

بگذار شعر دیگری بنویسم!

به جای دوستت دارم

سوت ترن

بگذارم

بدون دستمالی خیس

و تابلویی از دوره ی آبی



بلندتر از آسمان
آهسته تجلی کن!
راست می‌گویی که
نمی‌شکنم
اگر تو ماندگار شوی؟
باشد، بمان!
نام تو را تکرار می‌کنم
تا سنبله‌ها به رقص آیند



و زمین سرد شد
از بس که پیچاندن ات
در چین های پرده ی شب
شهابی بفرست و بگو
کی دور می زنی
تا تمام داستان ها را به نام عشق

بنویسند
و تمام شعرها را برای عشق.
تا مگر بفهمم که تو نمرده ای
و این آتش
یادگار زن هایی ست که
عاشق ترین عاشق ها بوده اند.



وقتی عاشق تو بودم

بادبادکی بودم

اسیر

مصلوب ابر و سیم و سقوط

پیغمبری به من گفت :

عصر فرو ریختن خدایان گلی ست

سنگی را پرستش کن

که نوازش رودخانه را دوام آورده است!

آن گاه بود که

نسیمی مرا با خود برد

بیهوده به دیو بادها نیاویز!



اهمیتی ندارد

که خیابان دهم بود یا یازدهم
نرده ها ساده بودند
صندلی ها حصیری
و روبه روی نشانی ات
رودخانه ای رو به خلیج

اهمیتی ندارد

که در کادرهای آن زمان
تو بودی
یا ستاره ای سفالین

اهمیتی ندارد

که سال خوبی بود
یا مهاجرتی محرمانه
به کاخی بر آب
در منتهی الیه تابلوهای تبلیغاتی

من از ازل در شروع

شناور بوده ام .



توفان خواهد شد
باران خواهد بارید
باران خواهد بارید
از تن ام قایقی بساز
و تا فرود کبوتری بر درخت زیتون
پارو بزن!



خدایی به من دادی
اهورایی
که ناخدای سرگشتگی ام شد.
دیگر نمی وزد نسیم
ماهیان مانده اند و من
چشم به راه موج.
دریا زیاده آرام است



لمس دریا
فاصله را کم می کند
دست هایت را کنار من بگذار



ماه و مریخ
به گل نشستند

و تو

کلاسیک

رهایم کردی

به شرح انتظار و محال

برای بازیگری که

مونتاز تفاوت را نمی دانست.

سعی نکن منصرف ام کنی،

شب

دارد می گذرد.

سفر تفریحی

ژانر هولناکی ست

میان راهزنان دریاها.

ببین چه می گویم

ازسر دوست داشتن ات !



تن ات غریبه ای ست

و من

آواره ی تپه ها

زمان

روی تمام ساعت ها می دود

وقت اضافه می خواهیم

نگاهش دار!

روز ریخته است بر پیاده روها



پنهان از خودت
مهر می ورزی به من
در درون ات
کدامین ترس
سکوت چاپ می کند
سریعتر مرا ببوس
زیر تابلوی توقف ممنوع

& STYLE



Hottest American Brands

& STYLE



در خلال شب

تشدید می شود پوسترت

که نیمه کاره ماند.

در مورد ضرورت زن در یک رابطه

حرفی نیست

همانند صدا در داستان

گیسو

سنگ

صدها سال

طناب دار

و تکرار

اما خیابان

تو را کم دارد

و دسته کلیدت

مرا .



به پرده می نگری و حسی سرد
در تنت می تند
کسی می رود
کسی می آید
و چیزی که روزی کسی بود
ذره ذره می پوسد
و اعتمادی لزج
در اعضایت می گردد
آنچنان که نمی بینی
دوربین دارد می چرخد.



دیوارها در امتداد پوسیده ی بنیانشان
به ناچار

به پنجره تن داده اند.

ریاکاران را سزا

دیدنی است با پنجره ای به بزرگی چشم .

در آن سو چه خبر است ؟

چشم اندازِ سبدهای شاد انگور بر شانه ی هلو ؟

چرت عالمانه ی پر تخمه ی امید؟

دست به دست پیام نسیم

- با لرزه ی برگ ها ؟ -

یا

گذران خری با بار یونجه

- غذای گوسفندان؟! -

خبری نیست .

پروازها رفته اند .

پرنده ها مرده اند.

بال بالی که می بینید،

رقص کرکس بر جنازه ی گورخرهاست.

خروسان بالدار

تن عریانِ مرغی را می چرند؛

وکلاغ

کرمی را به بستر می برد.

پروازها رفته اند.

پرنده ها مرده اند .

در آن سوی دیوارها

در مرز پنجره ها

پوستر چسبانده اند.



مگر چقدر سر در گریبان نهاده بودم
که پیچک ها آمدند و
نیلوفر بافتند بر تن هایمان
پروانه ها که ژاله ی پیاله ام را نوشیدند
عسل
خانه ی بوسه ها شد.



چون باران پوست می درانم
وقتی خیالت

در دریا می گشاید

نگو بگشا صندوق نامه هایت را

شورابه

ننوشته هایت را هم

خواهد شوراند!



بافه های رویا
بر آب می رفت
همزمان دختری که در باد.
تنی خسته
بر لب رود
از زانو شکست
و چنگ در دامن
به دنبال تارهای خیس رویا
کسی به آب زد .
بافه در دوردست
به نیزاری پیوست.

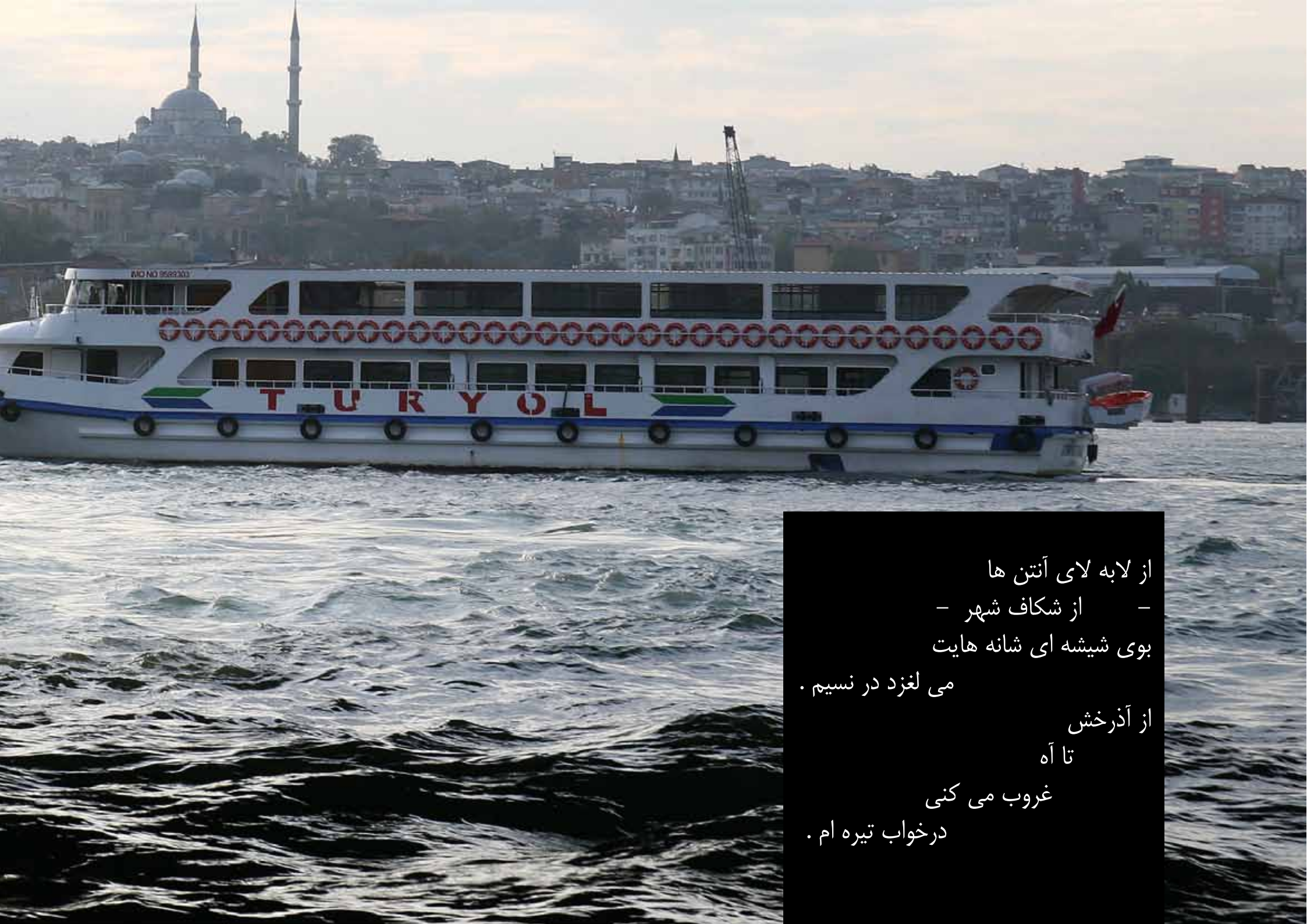


از خیابان می گذرد زنی
که باران را
شکل می دهد
تو با چتری
که فاصله را
سر در گم می کند
و یک بازی
که اتفاق نمی افتد .
کسی که به صفر رسید
از یک رویا
باقی مانده بود.



می ترسم از سرآمدن عصر عشق
کافی نیست ایمان
در گوشم زمزمه کن پیچش باد را
میان ساق ریواس ها





از لابه لای آنتن ها
- از شکاف شهر -
بوی شیشه ای شانه هایت
می لغزد در نسیم .
از آذرخش
تا آه
غروب می کنی
درخواب تیره ام .



در تمام روزنه های آسمان که شب شد
برهنه شدم
و پروانه ها را
به بزم شبانه ی یادت
میهمان کردم.



بیا تا غروب نشده است
آفتاب را
پنهان کنیم
می ترسم از تاریکی شب



برباد
تا انتهای گندم،
زنی که در لحظه‌ی خداحافظی
دستمال نداشت .
چمدان‌ها
ساک‌ها
و به اندازه‌ی هر کس
کیسه‌خوابی از تنهایی
بوق پیچیده در تونل
و این قطار که هر لحظه در ایستگاهی می‌ایستد.
کی
به یاد خواهی آورد
به اندازه‌ی یک آه
مال من بوده‌ای
برف بلند!



حلق آویزم
در آویزه های مس و مینا.
وقتی
به دلیل کوتاه ترین عبارت
کنار شهر
بدون محاکمه
رطوبت گل را
حذف می کنی
تکانه های ماه
پررنگ تر می شود.
حداکثر
در ده سطر برایم بنویس
که به اندازه ی کافی
دوستم داری!





بفتحه مجری
عنا



عمیر مصانپور
عنا

نشر اینترنتی: میسر ماه ۱۳۹۰

<http://mesomina.wordpress.com>
www.facebook.com/mesomina
Email: Afaryneh@gmail.com

کلیه حقوق محفوظ است

